

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

مهران مصطفوی

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

مهران مصطفوی: دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو نیست. دو اختلاف بین دولت غیرمتمرکز و دولت فدرال وجود دارد یکی در پروسه شکل گرفتن و دیگری در محتوی و میزان خودمختاری واحدها. پروسه فدراتیو شدن و غیرمتمرکز شدن با یکدیگر تفاوت دارند. فدراتیو شدن عموماً پروسه مردمانی است که از هم جدا هستند و قصد دارند با یکدیگر یک سازماندهی سیاسی مشترک درست کنند. در این پروسه چند واحد مستقل سیاسی که هر کدام خود حکومتی با تأسیسات لازم و دستگاه های سیاسی مالی و اداری دارند صرفاً برای رسیدن به اهدافی که برای هر یک جداگانه قابل حصول نیست گرد هم می آیند و با تنظیم قانون اساسی مشترک مقداری از اختیارات خود را به حکومت مرکزی واگذار مینمایند. در نظامهای فدرال وحدت ملی بتدریج و با گذشت زمان مرزهای بین ولایات را در نور دیده و اشتراک چنان قوی میشود که حکومت مرکزی که نماینده همه است نقشی مهمتر می یابد. بعنوان مثال مردم آلمان و یا مردم سوئیس از هم جدا بودند و هر یک واحدهای سیاسی خود را داشتند و سپس تصمیم گرفتند یک نظامی سیاسی با یک دولت مرکزی با هم بسازند که هم مشترکات و هم اختلافات خود را حفظ کنند. این شد که دولت فدراتیو سوئیس [که البته اسم آنرا کنفدرال گذاشته اند] و یا آلمان بوجود آمدند. همین پروسه حدوداً در امریکا هم بود و ایلات متحده آمریکا را بوجود آوردند.

اما پروسه عدم تمرکز می تواند در کشوری که وجود دارد و یک سازماندهی مشخص هم دارد در طول زمان صورت گیرد. در این کشورها برای عمیق کردن دموکراسی و ایستادن جلوی تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سازماندهی را تغییر داده و به واحدها قدرت عمل بیشتر داده می شود. بعنوان مثال در اسپانیا پس از جنگ جهانی دوم

قسمتهایی صاحب خودمختاری شدند. پس اختلاف اساسی و مهم بروی پروسه است. در عموم می توان گفت که فدرالیسم پروسه نزدیک شدن برای ساختن دولت مرکزی مشترک است و عدم تمرکز پروسه فاصله گرفتن از دولت مرکزی موجود است. ولی هر دو پروسه وجود یک سیستم مشترک را می پذیرند.

اما محتوی سیستم فدرالی و دولت غیر متمرکز می تواند با هم متفاوت باشد. البته این بدان معنی نیست که همه کشورهای غیر متمرکز مانند فرانسه با کشورهای فدرال مانند آلمان نظامی یکسان دارند و در هر دو میزان غیر متمرکز بودن یکسان است. حتی میزان غیر متمرکز بودن در یک کشور نیز می تواند کم و یا زیاد باشد. در خود اسپانیا عدم تمرکز مردم کاتالان با عدم تمرکز مردم اندلوزی و یا مردم باسک یکسان نیست و بستگی به وضعیت تاریخی فرهنگی آن مردم دارد.

تفاوت اساسی و کلی بین کشور فدرال با یک کشور غیر متمرکز در این است که در اولی عدم تمرکز در قانون اساسی آمده است و پروسه تغییر آن مشکل است در حالی که در دومی طبق قانون عادی است که عدم تمرکز بوجود می آید و قانون را می توان با رای مجلس تغییر داد. چنانچه در فرانسه تاکنون چندین بار قانونی که وظایف شوراهای استانی را تعیین می کند تغییر کرده است.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

مصطفوی: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

در ایران دولت قدرت مرکزی و از نوع استبدادی به غیر از نابرابری و فساد و خشونت چیزی بوجود نیاورده است. پس این ساختار باید عوض شود. شرط لازم برای این تغییر وجود نظامی دمکراتیک است که در آن همه آزادانه بدون تبعیض بتوانند در باره مسایل سیاسی کشور تصمیم بگیرند. با توجه به آنکه در باره پروسه تاریخی در بالا آوردیم در ایران ترجیحا نظامی غیر متمرکز راه حل است و سیستم فدارتیو معنی نمی دهد. این عدم تمرکز هم باید بر اساس تقسیمات جغرافیایی باشد. البته با این تفاوت که می توان در مورد ایران در قانون اساسی قوانین لازم برای تحکیم بستر عدم تمرکز را آورد یعنی تفاوتی که در

بالا گفتم را رعایت نکرد. در نتیجه اینجا تجربه ایران می تواند چیزی بین عدم تمرکز و فدرالیسم باشد. اما قومی و یا زبانی کردن این عدم تمرکز اولاً در بسیاری از مناطق ممکن نیست ثانیاً بسیار خطرناک است. راه حل برای حفظ و تقویت هویت‌های فرهنگی مختلف به نوع دیگری قابل حل است مانند رعایت حق تعلیم و تربیت به زبان مادری. اما ما که با استبداد دینی مبارزه می کنیم و می خواهیم بنیاد دولت باید از بنیاد دین جدا باشد بسیار مهم است که دولت نیز از هویت قومی جدا باشد. هرگونه صفت قومی دادن به دولت و یا بخشی از دولت، غیر دمکراتیک است زیرا این پیش شرط را دارد که هر ایرانی تعلق قومی خود را اعلام کند تا لیست‌های انتخاباتی بر اساس این تعلق اعلام صورت گیرد. حداقل من یک نفر نمی دانم متعلق به چه قومی هستم و با اینکه فارسی زبان مادری ام است خود را فارس نمی دانم و چنین تعلق ندارم. از هر ایرانی خواستن که هویت قومی خود را ابراز کند به همان میزان خطرناک است که از هر ایرانی بخواهیم هویت دینی خود را مشخص کند. بجای استفاده از اختلافات برای تقسیم قدرت باید به پروژه ای دست یازید که همه همدیگر را یاری کنند و اینکار هم اول از همه با قبول حق اختلاف و حق اشتراک و با برخورد انسانی و برابری ممکن است.

اگر در قانون اساسی آینده به سه مورد با هم بپردازیم:

یک: هم به حقوق شهروندان بطور جدی بپردازیم

دو: هم در سطح استانها و شهرها دمکراسی محلی ایجاد کنیم و

سه: هم با باز شناختن مردمان مختلف ایران مانند کرد و لر و عرب و ... هویت آنها را بپذیریم و حقوق فرهنگی همه کسانی که خود را اقلیت می دانند را رعایت کنیم مانند استفاده از زبان مادری برای تعلیم و تربیت و فعالیت اجتماعی

بسیاری از مشکلات حل خواهند شد.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

مصطفوی: در ایران مردمان مختلف بسیار با هم رابطه گرفته اند و مخلوط شده اند و از طرف دیگر اصولاً قوم به معنای کلاسیک آن دیگر وجود ندارد. اما هویت‌های متفاوت وجود دارند بعنوان مثال ما نمی‌توانیم وجود هویت کرد را نفی کنیم. و وجود همه این هویت‌ها برای ایران جز ثروتی بزرگ چیز دیگری نمی‌تواند باشد. شهرستان محل تولد من همدان، هم ترک دارد هم کرد و هم لر و هم فارس زبان. دیوار کشیدن بین این مردمان بسیار خطرناک است. اما اگر نوعی عدم تمرکز بر اساس تقسیمات جغرافیایی داشته باشیم این مشکل بوجود نمی‌آید. البته اگر لازم شد می‌توان تقسیمات جغرافیایی ایران را تغییر داد تا بتوان به مشکلات راحت‌تر پاسخ داد. اما این تغییرات باید بعد از حداقل دوره ای [حدوداً 7 سال] که در ایران دموکراسی استقرار یافته باشد صورت گیرد. باید دانست که اگر حکومت مرکزی یا اصولاً تمرکز قدرت بد است باید بدانیم که حکومت‌های مرکزی محلی هم بد هستند. با تغییر مرکزیت از شهر تهران به مثلاً شهر زاهدان راه حل پیدا نمی‌شود. آنچه برای تغییر مهم است تعمیق دموکراسی است و نه بوجود آوردن قدرتهای های جدید محلی.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه‌ای که نام می‌بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست‌های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه‌ها و کل سیستم قضایی.

در مورد نیروی نظامی و دفاع از مرزها، روابط خارجی، بانک مرکزی و پول مشترک، سیاست مالیاتی و سیستم قضایی پاسخ مثبت است و باید قوانین در کل برای همه جا یکسان باشند. سالهاست اروپا سعی می‌کند به چنین چیزی دست پیدا کند ما چرا باید رها کنیم. کاری که باید صورت گیرد شفافیت و کنترل تصمیم‌گیری‌هاست که باید توسط مجلس صورت گیرد. اما حتی در مورد برنامه ریزیهای اقتصادی کلان و بلند مدت و استخراج معادن و منابع زیر زمینی استانها نیز باید توانند مکانیسم کنترل داشته باشند و نباید این امور تنها در دست پایتخت باشد تا مرکز نتواند هر تصمیمی که خواست برای اینگونه سرمایه‌گذاریها انجام دهد. از اینرو وجود شاید مجلسی مانند مجلس استانها در قانون اساسی بتواند در این زمینه عمل کند. بهرحال ما باید در قانون اساسی آینده به مکانیسمهایی دست پیدا کنیم که تبعیض و

نابرابری را تا آنجا که ممکن است کم کند و حق اختلاف و حق اشتراک را برسمیت بشمرد.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

داود احمدلو

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

داود احمدلو: يك سیستم فدرالیسم، همانطور که از معنای کلمه بر میاید، از يك پیمان و قرارداد تشکیل میشود که در آن مناطق و یا بخشهایی از يك کشور که میتواند نام ایالت و یا استان را در بر داشته باشند با یکدیگر هم پیمان شده و در قدرت و حاکمیت يك حکومت با هم سهیم میشوند.

به معنای دیگر، حق قدرت مداری بین حکومت مرکزی و این بخشها تقسیم میشود و قانون اساسی نگهبان اجرای آن است، بطوری که هیچیک از طرفین بطور یکجانبه نمی تواند این توافق را بهم بزند و به این ترتیب هر واحدی میتواند در مسائل داخلی خودش بطور مستقل تصمیم بگیرد.

البته نباید فدرالیسم را با شکل حکومتی اشتباه کنیم، این روش میتواند در هر نوع حکومتی، چه پادشاهی و یا جمهوری پیاده شود.

اما در نظام غیر متمرکز، تقسیم قدرت بطور عمودی میباشد و بیشتر به اختیاراتی که قانون اساسی به حکومتهای محلی واگذار کرده اشاره مینماید، که در آن بخشی از وظایف اجرائی و نظارتی دولت مرکزی به حکومت های محلی واگذار میشود و هر چه قدرت حکومتهای محلی بیشتر

باشد ایجاد هماهنگی بین حکومت مرکزی و محلی پیچیده تر و دشوار تر خواهد شد.

البته انواع گوناگون در سیستم عدم تمرکز وجود دارد، میتواند به روش غیر متمرکز اداری باشد که در آن اداره امور محلی بدست نماینده گانی است که از طرف اهالی محلی انتخاب میشوند، یا اینکه پارلمانی باشد، که بطور خیلی واضح از شرکت مردم در تصمیم گیری های دولتی بوسیله نمایندگانشان میباشد، نوع دیگر آن میتواند بصورت عدم تمرکز سازمانی باشد، که حسن روابط بین مدیران رده بالا را در بهبود بخشیدن و سرعت در اجرای عملیات صحیح اداری بکار میگیرد.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسبست: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

حال باید دید که این فدرالیسم را از هر نوعش که باشد، آیا میتوان در کشوری مانند ایران پیاده نمود؟

تا زمانیکه این تفکر جایگاهش را در ایران بدست نیاورده باشد اقدام به آن میتواند خطر آفرین باشد، با پایین بودن سطح آگاهی و درك افراد جامعه، صحبت از فدرالیسم میتواند به اعلان يك درگیری بین جوامع مختلف ایران تبدیل شود و دمکراسی را نه تنها بخطر بیندازد بلکه آنرا دهه ها به عقب ببرد و با پیچیده گی جامعه ایرانی و پراکندگی اقوام آن و پهنآوری سرزمین ایران، فدرالیسم زبانی و قومی موفقیت چندانی نخواهد داشت و اقدام به اجرای آن میتواند برای ایران فاجعه آمیز باشد.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

ولی در يك فدرالیسم قومی هر واحدی خود را ملت مینامد و نه تنها خود را واحدی از آن کشور نمی داند، بلکه به مرور زمان بسمت خود

مختاری حرکت میکند تا به آن دست یابد و در این صورت خطر تجزیه کشور همیشه پیش روی است. در مورد انتخاب کردن و یا انتخاب شدن، در هر ایالتی که هستیم باید با قوانین همانجا خود را تطبیق دهیم و نه در معیار زبانی و قومی.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه‌ای که نام می‌بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست‌های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه‌ها و کل سیستم قضایی.

در مورد نظارت بر انتخابات و حسن اجرای آن و همچنین دادگاه‌ها و سیستم قضائی میتواند بطور مستقل در اختیارات واحد ها قرار بگیرد.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

انور میرستاری

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

انور میرستاری: اگر منظور از دولت غیر متمرکز، بیرون کردن قدرت از چنگ دولت مرکزی و شکستن دموکراتیک و اصولی آن باشد، آری، همان فدراتیو و اتحادیه است.

اگر منظور نمونه هایی مانند کورس فرانسه و کاتالان اسپانیا باشد،

به نظرم این مناطق بسوی جدایی می روند.

من تفاوت چندانی بین دولت غیر متمرکز دموکراتیک و فدرالیسم نمی بینم و آینده و برآیند دولت های غیر متمرکز و فدرالیسم یکی است.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

میرستاری: با توجه به نکات زبانی، قومیتی، آب و هوایی و جغرافیایی گوناگون در ایران، فدرالیسم بهترین شیوه اداره کشور است. برای کشوری مانند ایران با مردمان و فرهنگ های گوناگون، آن چه که بسیار مهم می باشد، پذیرش اصل فدرالیسم به عنوان روش اداره کشور است. تعیین نوع فدرالیسم در مرحله دوم قرار می گیرد و وظیفه افراد کاردان و سیاستمداران محلی و مرکزی است که برای اداره بهتر و دموکراتیک کشور، با توافق یکدیگر به تفاهم برسند و نوع فدرالیسم را مشخص کنند.

اگر دیدگاه مرا به عنوان یک شهروند ایرانی با یک حق رای و کسی که در کشور فدرال بلژیک زندگی می کند، بخواهید در این باره بدانید، خیلی ساده است.

ما فدرالیسم زبانی نداریم. یعنی نمی توانیم بگوییم که چون آذری ها در تهران یا آبادان زیادند، بنابر این باید یک دولت محلی آذری در این نواحی داشته باشند. باید به کانون و اجاق فرهنگی، زبانی و جغرافیایی کشور و مردم توجه داشته باشیم. من مخالف واژه های ملی و خلق هستم. بنا به تعاریف بین المللی، ملت به مجموعه مردمانی که در یک کشور و با یک نام و یک پرچم و یک قانون اساسی زندگی می کنند، می گوییم. برای مردمان و شهروندان یک ناحیه از کشوری، با خصوصیات و فرهنگ ویژه، واژه لاتین اتنیک به کار می رود که در زبان پارسی معادل آن، واژه « قوم » است. ملت ها یا ملل یک نماینده در سازمان ملل دارند و به عنوان یک کشور شناخته می شوند.

ما ملت های آلمان فدرال، بلژیک فدرال و آمریکای فدرال و روسیه فدرال داریم، اما ملت بایرن آلمان، ملت فلامان بلژیک، ملت تکزاس آمریکا و ملت بلاروسی روسیه نداریم. متأسفانه کسانی که گام به گام به سوی جدایی از ایران

می روند، می خواهند کم کم، ملت بلوچ، ملت کرد و ملت عرب... بسازند و از سیستم فدرالیسم سوء استفاده کنند. کاری که در اقلیم کردستان می خواست اتفاق بیافتد، از همین قماش بود. ما فدرالیسم را برای یکپارچگی و نزدیکی بیشتر مردم ایران و نه برای جدایی و تجزیه و پراکندگی می خواهیم.

بنابراین فدرالیسم را در ایران چه زبانی و فرهنگی و چه جغرافیایی در نظر بگیریم، همه آن ها بر هم منطبق می شوند و نتیجه یکی خواهد بود.

اگر بگوییم کرد زبانان یا کردها یا منطقه کردستان یک فدرال تشکیل دهند، نتیجه یکی خواهد شد. شاید عده ای کردهای کرمانشاه را با کردهای کردستان هم زبان و هم فرهنگ بدانند، اما این دو با هم تفاوت های زیادی دارند و تقریباً زبان یکدیگر را متوجه نمی شوند. منطقه بلوچستان، مردم بلوچ زبان و مردم با فرهنگ بلوچی، هر سه بر هم منطبقند.

بنابراین، بار دیگر می گویم که باید در باره بودن و نبودن فدرالیسم و سود و زیان آن گفتگو کنیم، اما ریزه کاری ها را بر عهده نمایندگان مردم در مجلس موسسان و شورای ملی آینده بگذاریم.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

میرستاری: به نظرم پاسخ این پرسش را کمی بالاتر دادم. فدرالیسم انواع و اقسام ندارد ولی اگر به گفته شما از هر شکلی که باشد، دموکراتیک و خوب است، زیرا مردم در سرنوشت خود به طور مستقیم دخیل هستند و خواست های خود را از دولت محلی یا قومی خود درخواست می کنند. حقوق شهروندی و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در تمام سطوح محلی و فدرال و سراسری باید برای همه ساکنان آن ناحیه، تضمین شود. هر شهروند، تنها در محل سکونت همیشگی و دائم خود رای می دهد. به عنوان مثال: یک آذری ساکن شیراز نمی تواند در انتخابات شهرستان اردبیل شرکت کند.

در این جا می خواهیم به تجربه بلژیک فدرال اشاره ای کنم:

بلژیک از لحاظ جغرافیایی به ۴ منطقه فدرال تقسیم شده است.

والون ها، فلامان ها، آلمان ها و بروکسل مختلط و دو زبانه،

از لحاظ فرهنگی به سه جامعه یا فرهنگ و زبان تقسیم شده است. آلمانی ها، فلامان زبان ها شامل منطقه فلامان ها و بروکسلی ها، فرانسه زبان ها، شامل والونی ها و بروکسلی ها (بروکسل شهر دو زبانه است).

این اتفاقات در ایران فدرال ما هم می توانند رخ دهند. مثلا ارومیه با دو فرهنگ و دو زبان آذری و کردی اداره شود و در سرتاسر شهر مدارس آذری و کردی باشند و همه کارمندان ادارات به سه زبان آذری، کردی و پارسی با مراجعین صحبت کنند.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه ای که نام می بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟: نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه ها و کل سیستم قضایی.

میرستاری: پاسخ من به همه پرسش های بالا، آری است و می خواهیم وزارتخانه های ترابری، ورزش و زیستگاه را هم بر آن ها بیافزایم.

در پایان باز هم تکرار می کنم همان طوری که ایران باید به دست افراد شایسته و متخصص اداره شود، تقسیمات کشوری و شیوه های اداره کشور هم باید به دست افراد کاردان صورت گیرد که مسئله ساده ای نیست.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

آزاد مستوفی

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

آزاد مستوفی: دولت غیرمتمرکز یک واژه‌ی بسیار گسترده است که به سختی می‌توان مرزها و محدوده‌های ایران را به لحاظ حقوقی شناسایی و تبیین کرد. این واژه شاید تنها زمانی معنا پیدا کند که در برابر واژه‌ی حکومت متمرکز قرار بگیرد و پس از آن، معنای خود را از دست می‌دهد. اما واژه‌ی فدراتیو حقوقی تر و به لحاظ فورماسیون، بیشتر قابل بررسی، تعریف و همچنین مرز و محدوده است. در نظام‌های فدراتیو، شرط لازم، غیرمتمرکز بودن و شرط کافی، تعیین تمامی حدود و اختیارات بر اساس رضایت و توافق است.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

مستوفی: فدرالیسم مناسب ترین نظام برای اداره‌ی ایران است نخست به لحاظ گستردگی جغرافیایی، دوم تنوع اقلیمی، سوم، تنوع ملی، چهارم، تنوع زبانی. از سوی دیگر با نگاهی به تاریخ سیاسی ایران به روشنی متوجه این موضوع می‌شویم که یکی از مهمترین علل و عوامل توسعه نیافتگی در ایران، همین تمرکز بوده است که همواره با تعریف و نهادینه سازی مرکز-پیرامون، توسعه را تنها محدود به یک

جغرافیای بسته نموده است. مورد دیگر آنکه اساسا در دوره های کوتاهی از تاریخ که ایران به شیوه ی عدم تمرکز اداره شده است بنا بر گزارش های تاریخ، هم وضعیت کشور بهبود یافته است و هم شاخص های عدالت و دادگستری صعودی بوده اند. به باور ما کوردها فدرالیسم در دسترس و در مقطع کنونی برای ایران، یک فدرالیسم ملی-جغرافیایی است و همچنانکه از نام آن پیداست پایه آن، تنوعات ملی و گستره ی جغرافیایی ساکنان آن است اما حالت ایدئال آن، فدرالیسم مولتی ناسیونال با تمام ضرورت ها و بایسته های حقوقی آن است.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

مستوفی: با توجه به مناطق سایه روشن ملی در جغرافیای ایران، شاید بتوان تنها بر اساس پایانی جغرافیایی عمل کرد چون جغرافیای مورد گفتگو می تواند تبدیل به مناقشات بزرگ شود بنابراین هم موضوع جغرافیا و هم تنوعات ملی باید در گفتگوهای منجر به تصویب قوانین، مطمح نظر قرار بگیرد. در هر حال، هرچه به قانون تبدیل می شود باید بر اساس گفتگو و رضایت طرف های واقعی باشد و همین موضوع، مهمترین وجه فدرالیسم است.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه ای که نام می بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه ها و کل سیستم قضایی.

مستوفی: هم چنان که مطلع هستید بیش از 70 نوع فدرالیسم را بر اساس اقتضائات موجود کشورها می توان شناسایی کرد. پیش از این گفته شد اصل بر توافق و رضایت است و می توان با مطالعه ی مدل های گوناگون در کشورهای مختلف، بهترین گزینه را برای ایران فردا شناسایی کرد. به باور ما کوردها هرچه سیستم غیرمتمرکزتر باشد می توان به نتایج بهتری در قالب یک همزیستی توافقی دست پیدا کرد. بگذارید مذاکره و توافق و اجماع، مشخص کند که کدام حوزه ها باید از اختیارات دولت فدرال باشد.

اما بدون شک مواردی را که نام بردید بر عهد دولت مرکزی فدرال است.

□□

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران احسان دهکردی

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

احسان دهکردی: از قدیمی‌ترین کشورها با سیستم فدرال، سوئیس است که از کانتون‌های زیادی شکل گرفته است، و دلیل شکل‌گیری این کشور فدراتیو برعکس بسیاری از کشورهای فدراتیو دیگر، وحشت مردمان اولیه از حمله بربرها و قبایل دیگر بود، یعنی اینکه کنفدراسیون آنها آنزمان بدلیل اتحاد علیه دشمنان و تقویت بنیه دفاعی خود بوده است. رفته رفته آنها به فدراتیو و اهمیت گسترش دموکراسی و حقوق افراد با تفاوت‌های زبانی و فرهنگی رسیدند.

بنابراین فدراتیو از یک سو هم برای جلوگیری از پراکندگی و کمترضربه پذیری بوده هم ممانعت از تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی. بر همین اساس تقسیمات کشوری شکل گرفته است.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر آری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است؟ فدرالیسم بر اساس تقسیمات

جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

دهکردی: در جهان کشورهای فدراتیو با تقسیمات غیر زبانی - فرهنگی، آلمان و آمریکا هستند که فدراتیوشان بدلیل عدم تمرکز قدرت سیاسی در دولت است. در آمریکا بدلیل تنوع سرزمین ها و فرهنگها وفدرال آلمان به دلیل عدم تمرکز قدرت سیاسی در دست دولت مرکزی است، که برای ممانعت از جنگهای جهانی و عدم تمرکز قدرت به آنها تحمیل شده است.

درایران به دلیل همزیستی ملیتها با هم درطول تاریخی طولانی و تا حدودی غیر متمرکز فاصله ها میان آنها زیاد نیست، اما مسئله زندگی اقوام ایرانی در کنار هم و رعایت حقوق زبانی و فرهنگی آنها اهمیت دارد. بر این اساس فدراتیو زبانی - فرهنگی همچون بسیاری از کشورها چون بلژیک، کانادا، سوئیس و .. با رعایت حقوق مردمان با زبان و فرهنگ متنوع اهمیت دارد.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

دهکردی: هدف از برپائی فدراتیو در ایران چیست ؟ منظورم این است که درخواست فدراتیو برای ایران قرار است چه مشکلی از جامعه ما را حل کند؟

ستم بر ملیتهای ایران با تقسیمات کشوری بر مبنای مرزهای جدید استانی حل نمی شود.

تقسیم کشور به استانها بدون درنظر گرفتن مسئله زبان و فرهنگ مناطق مختلف اهمیت سیاسی ندارد.

تا امروز مبارزات ملیتهای ایرانی برای حفظ و تداوم زبان و فرهنگ خود بوده است و علیه هرگونه تبعیض قومی مبارزه کرده و می کنند. البته لازم به ذکر است که زبان و فرهنگ نیز باید همزمان با گذر زمان رشد کنند.

فکر می کنم ما در دو کشور دنیا فدراتیو به اصطلاح استانی داریم. در این کشورها زبان و فرهنگ مشکل اجتماعی و یا تبعیض های ملیتی

یا قومی نبوده است.

دلایل استقرار فدرالیسم در دو کشور آمریکا و آلمان، در یکی به دلیل مبارزه ۱۳ ایالت این کشور برای استقلال علیه انگلیس، که به دنبال آن ایالت متحده آمریکا شکل گرفت (۱۷۸۱)، و در آلمان به دلیل ممانعت از تمرکز قدرت سیاسی - نظامی در دست دولت مرکزی بعد از جنگ جهانی دوم بوده است، در واقع فدرالیسم به این کشور تحمیل شد هرچند که زمینه های آن از قبل نیز وجود داشت. !

به تقریب اکثر کشورهای فدراتیو دنیا بر مبنای تفاوتهای زبانی و فرهنگی شکل گرفته اند.

در ایران نیز فدراتیو می بایستی بر مبنای زبانها و فرهنگ های متنوع شکل گیرد.

طبیعی است که فدراتیو با توجه به اکثریت مردمان در هر منطقه ، با زبان و فرهنگ مشترک شکل می گیرد.

مسئله مهم این است که تصمیم گیری های سیاسی توسط شهروندان آن منطقه صورت می گیرد.

هیچگونه تفاوت سیاسی بین شهروندان ایران وجود ندارد، و دخالت گری های سیاسی به هیچ وجه مبنای اتنیکی ندارد. در واقع حقوق شهروندی در سراسر کشور برابر است، ولی مردمان مناطق مختلف می توانند زبان و فرهنگ اکثریت ملیت خود را داشته باشند.

در واقع زبان و فرهنگ مشترک مناطق مختلف ایران مبنای تقسیمات کشوری و مبنای فدراتیو ایرانی است.

در گسترش فدراتیو زبانی و در تلاش برای تعمیق دموکراسی در بسیاری از کشورها دو یا سه گویش رسمی وجود دارد، بطور مثال یک زبان محلی و یک زبان مراوده ای با دیگر مردمان آن کشور.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه ای که نام می بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر

ایالت؛ دادگاه‌ها و کل سیستم قضایی.

دهکدی: طبیعی است که اختیارات بالا در مسئولیت یک دولت مرکزی
فدرال قرار می‌گیرد.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعلالان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام

تقی روزبه

ندای آزادی: با توجه به شرایط سال‌های قبل از برجام مانند
تحریم‌های بین‌المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام
مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود و یا فقط باعث بقای
جمهوری اسلامی شد؟

تقی روزبه: به پرسش‌های پیچیده‌ای چون بحران هسته‌ای ایران با
ابعاد جهانی که در آن بازیگران مختلفی نقش‌آفرینی می‌کنند، دشوار
بتوان با آره یا نه پاسخ داد. تمرکز بر روندهای نسبتاً پایدار و
جاری و چه بسا متضاد در آن و نیز شیوه برخورد اصولی عموماً این نوع
ارزیابی‌ها را مشروط می‌کند:

در مواجهه با برجام لازم است چندین نکته اساسی را لحاظ کرد. تن
دادن به برجام محصول پیشبرد سیاستی بوده است که به بن بست خورد و
به رژیم تحمیل شد. علت هم اساساً فشارهای اقتصادی و سیاسی ناشی از
اجماعی بود که دولت آمریکا توانست حول آن در سطح جهانی بوجود آورد
و خامنه‌ای به عنوان رأس نظام ناگزیر شد با هدف حفظ آن و موقعیت
خود، برای دست‌یابی به منابع نفت و ارز (پول) (که شاه‌رگ حیاتی
رژیم را تشکیل می‌داده است) جام زهر بنوشد و تن به عقب‌نشینی
بدهد. طبیعی است طرفی که عقب می‌نشیند قادر نخواهد بود در صحنه
مذاکره ادعای پیروزی بکند. پیمانی که در شرایط ناکامی و فشار
بسته می‌شود، چارچوب و رئوس اصلی اش توسط طرف پیروز دیکته می‌شود

که طبعا همراه با پایمال شدن و تضییع حقوق طرف بازنده خواهد بود. گرچه در ظاهر سعی کردند آن را باصطلاح بردبرد بنامند، اما همه این مانورها در چارچوب قواعدعمومی توازن قوای بازنده و برنده صورت گرفت. چنان که در واقعیت امر این رژیم اسلامی بود که حاضرشد لااقل برای مدتی از حقوق طبیعی و بین المللی متعلق به همه کشورهای نرمال و ریز و درشت جهان، بطوررسمی و امضاء شده صرفنظرکند و به عنوان کشوری تحت نظارت و کنترل که خود آژانس و سران کشورهای غرب به کرات آن را بزرگترین نظارت و کنترل تاریخی بر یک کشور خوانده اند تن بدهد. در این جا تنها می توان به دو مورد از مواردمتعدد از این گونه پیمان های اسارت بار اشاره کرد: یکی تن دادن به باصطلاح وعده یک دولت مستعجل (وعده اوباماما)، بدون آن که کل حکومت آمریکا خود را متعهد به آن و قطعنامه سازمان ملل بکند و این در حالی بود که طرف تعیین کننده در کل معادلات ۱+۵ دولت آمریکا بود. در حقیقت از همان اول حکومت آمریکا (به ضمیمه نهادکنگره و سنا) رسماً از سپردن تعهد معاف شدند و دولت هرشش ماه آن را تمدید می کرد (این نوع حقه بازی های پیچیده و شمشیربدست توسط قدرت های بزرگ در این گونه معادلات یک طرفه امر ناآشنا و بی سابقه ای نیستند) . دوم تعبیه مکانیزم ماشه معکوس پیرامون شکایت درون برجام بود که عقل هیچ اجنه ای به آن نمی رسید و چنان ماهرانه و حقه بازانه تنظیم شده بود که اگر ایران بفرض روزی به دلیل نقض آشکارطرف دیگر به آن شکایت می برد، مسیرپیشبردآن بطوراجتناب ناپذیر منجر به بازگشت کل تحریم ها توسط هریک از ۵ قدرت دارای حق وتو شورای امنیت (و بطریق اولی آمریکا) می شد که چیزی جز انداختن حلقه طناب بدست خود به دورگردن خود نبود! درست بهمین دلیل عجیب نبود که رژیم جرئت نکرد علیرغم نقض آشکارآن توسط طرف تعیین کننده دست به شکایت برد. و حالا، آن هم با چراغ سبزاروپا به پیمان مودت بین ایران و آمریکا زمان شاه در دادگاه لایحه متوسل شده است! بنا براین نمی توان فراموش کرد که از برکت حکومت اسلامی تا اطلاع ثانوی نقداً کشورایران تحت کنترل یکی از شدیدترین رژیم های نظارت جهانی قراردارد که حتی شامل نحوه کنترل و دریافت درآمدهایش، از جمله درآمدهای نفتی و ارزهای ناشی از آن یعنی منبع اصلی اقتصادیک کشورهم هست. این که مثلاً از قبل پیمانی چون ترکمنچای نتیجه گرفته شود که اگر بفرض ایران به مطالبات روسیه تزاری تن نمی داد ممکن بود عواقب بدتری داشته باشد و فرضاً نقاط بازهم بیشتری از کشوراشغال شود- که احتمالاً هم حرف پرتی نیست- نمی توان نتیجه گرفت که مثلاً آن پیمان ننگین مثبت بوده است. شاید برجام آنقدرننگین بنظر نرسد، اما در گوهر و ماهیت خود خالی

از آن نوع تمکین ها ولو به شکل موقت نیست. طبیعی است که در قضاوت بین دو حالت بد و بدتر تحت شرایطی می توان یک گزینه را شرکتمتر یافت؛ اما این چنین توصیفی نمی تواند به آن معنا و جنبه مثبت بدهد و توجیه کننده دفاع از آن هم چون امر مثبت باشد. «بد و شر» هیچگاه مثبت نیست و از همان جنس خیانت های حاکمیت و سیاست های تباه کننده آن است که کشور را به این جا رسانده است. در حقیقت ادعاهای تازه دولت جدید آمریکا بر همین بستر صرفنظر کردن از حقوق بدیهی یک کشور ولو به شکل «موقت» سربرآورده است. منتقدین کلی وضعیت ناگزیر نیستند که خود را به وضعیت تعین یافته توسط برخورد دو نیروی ارتجاعی تنزل بدهند، بخصوص اگر توجه داشته باشیم که ما همواره با این گونه موقعیت های تاکتیکی باصطلاح گزینش بین بد و بدتر مواجه هستیم و چوبش را هم به کرات خورده ایم. از همین رو اهمیت تاکید بر رویکرد اصولی و مستقل از حاکمان از هردوسو، بیشتر می شود. این رویکرد اصولی نسبت به وضعیت مشخص و تاکتیک ها بی اعتنا نیستند اما باید از منظر موازین خود و رویکردی انتقادی به وضعیت نگریست و بین استراتژی و رویکردهای تاکتیک پیوند درست و اصولی برقرار ساخت. چنین رویکردی نمی تواند اساسا خود را زندانی انتخاب حاکمان مرتجع نماید. مخالفت با پروژه های معطوف به انرژی هسته ای و بطریق اولی سودای سلاح هسته ای که من نیز از آن دفاع می کنم، نمی تواند ما را به این نتیجه برساند که پس زنده باد شق بد و کمتر تباه کننده!، چنین رویکردی، به معنای افتادن در همان تله موقعیت تاکتیکی بین بد و بدتر است و هم به معنی تقلیل وجوه گوناگون تضیقات برجام که در اصل، یک پیمان امنیتی اقتصادی و سیاسی است و نه فقط صرفا هسته ای، و هم دادن مدال به رژیم که با تحمیل این همه هزینه های عظیم انسانی و اقتصادی و سیاسی بر کشور و دست آویزه قدرت های بزرگ حق انتخاب آزاد مردم ایران را سلب کرده و آن را به چنین نقطه ای بحرانی رسانده است، بدون آن که حتی تغییر اساسی در رویکردهای تباه کننده خویش بدهد.

به گمان من رژیم در دوراهی سقوط به بحران های هولناک و چه بسا خطرناک برای بقایش از یکسو و عقب نشینی یا «نرمش قهرمانانه» از سوی دیگر قرار گرفته بود که هم چون دوره جنگ ایران و عراق شق دوم را اختیار کرد و بهمین دلیل هم در چهارچوب یک پروژه وسیع سیاسی، روحانی را برای حل این معضل بر سرکار آورد و پس از انجام وظیفه اش هم تصمیم به پنچر کردن وی گرفت... در عین حال نباید فراموش کنیم که تصمیم به این عقب نشینی ها چه در جنگ عراق (با قتل عام ۶۷) و چه در برجام با تشدید سرکوب فشارهای داخلی اعم از رسانه ها و فعال

شدن دولت موازی و دستگیری فعالین و جنبش ها همراه بوده و برای نیروهای ترقی و فعالین پیشرو و جامعه بدون هیچ گاه بدون تاوان هم نبوده است... در حقیقت این انتخاب رژیم بوده است بین دو گزینه فوق و نه انتخاب مردم و یا مدافعان دموکراسی و آزادی و برابری خواه. از همین رو نیروهای ترقی خواه و مردمی که نقشی در این سیاست ها و گزینش ها نداشته و ندارند، درست تر است که با طرح رویکرد مستقل خود و از منظر آن به برجام به پردازند و بجای خوش انگاری های مثبت گرایانه، اساس سیاست های رژیم را که منجر به چنان بن بست ها و وضعیتی می شود که به هزینه مردم تن به چنان پیمان های خفت آوری بدهد (که گشایشی هم در وضعیت آن ها ایجاد نمی کند) موردنقد و افشاگری قرار بدهند و بر همان پایه بجای تن دادن به این نوع پیمان ها، خواهان لغو هرگونه فعالیت های هسته ای- نظامی و غیرنظامی- بشوند و از قضا نسبت به فضای سرکوب و فشاری که رژیم با این نوع عقب نشینی ها وارد می کنند هشدار بدهند و خواهان تضمین حقوق انسانی شهروندان و فعالین بشوند. هیچ منافاتی ندارد که ضمن تشریح جنبه های اسارت بار آن، خواهان تعطیلی کل فعالیت های هسته ای بشویم. البته امروزه تعرض گسترده ترامپ به برجام گرچه باصطلاح آن را روسفید کرده است، و اکنون هم مسائل تازه و مهم تری چون تحریم و ... مطرح شده اند ، اما حتی آن ها هم نمی توانند تغییری در ماهیت آن پیمان بدهند.

خلاصه آن که به باور من اگر رژیمی وضع را به آن جا می رساند که خود ناگزیر می شود بین دو گزینه «شربد» و «شربدتر» یکی را انتخاب کند نمی توان با اتلاق مثبت بودن به او مدال داد. او باید حول عملکرد خود بازخواست شود.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

روزبه: با توجه به نقش تعیین کننده دولت آمریکا به عنوان طرف اصلی بحران هسته ای، طبعاً برجام بدون آمریکا و در تقابل کامل با آن، به جسد نیمه جانی تبدیل می شود که البته از سوی هیچ کدام از طرف ها و هر کدام بدلیلی متفاوت نباید به مرحله دفن برسد حتی به شکل برخورد دوفاکتو از سوی آمریکا. برای آمریکا از این جهت که حفظ ظاهری برجام توسط اروپا می تواند، خلاصه خروج آمریکا ضمن ایراد فشارهای سنگین را پر کرده و مانع از بازگشت رژیم به غنی سازی و

بکارگیری این حربه شود در غیرآن صورت جزمداخلة نظامی آمریکا (و اسرائیل) برای درهم کوبیدن تاسیسات هسته ای و احتمال درگیری های گسترده نظامی با ایران گزینه ای نمی ماند که ورودبه آن نه مطابق با استراتژی ترامپ است و نه افکارعمومی آمریکا آن را می پذیرد. ازهمین رو رویکرد اروپا و آمریکا علیرغم برخی تنش ها و اختلافاتی که دارند در کل یک سیکل کامل و مکملی را تشکیل می دهد که امکان یک جنگ همه جانبه سرداقتصادی آمریکا با ایران را باهدف فروپاشاندن توان اقتصادی، رژیم سیاسی را یا واداربه عقب نشینی برای مذاکره مجدد کرد و یا اگر تن نداد محکوم به فروپاشی از درون نمود. بدون آن که رژیم جمهوری اسلامی بتواند عکس العمل اساسی انجام بدهد، خود وضعیت دراماتیزه ای که رژیم قادر به نشان دادن هیچ عکس العمل مهمی در برابرآن نیست، محصول طبیعی همان نوع قراردادهای و سیاست هاست. تهدیدهای رژیم در عرصه بازگشت به غنی سازی گسترده عملا تهدیدهای توخالی است برای امتیازگیری از اروپا و اگر جدی هم باشد جز یک عمل انتحاری نخواهد بود. همه طرف ها هم از وضعیت آچمزشدگی رژیم آگاهی دارند و سعی دارند که از آن سود به برند. در این میان حمایت محدود اروپائی ها از آن تا حدی است که مجاری تنفسی رژیم بطورکال قطع نشود، که این به معنی گشودن یک باریکه راه است برای دادوستد حداقل رژیم. دفاع از برجام نیمه جان علاوه بر حفظ وجه نمادین کنترل اشاعه فعالیت های هسته ای و کنترل انفجاربحران منطقه ای و مهاجرت، برای مقابله با یک جانبه گرائی و یکه تازی های ترامپ در مقیاس جهانی هم هست، و از قضا از این جنبه برجام و انگیزه حفظ آن در شرایط کنونی حاکم برجهان برای اروپائی ها معنای تازه ای پیدا کرده است و اشتباه خواهد بود که برجام را صرفا با گذشته آن تحلیل کنیم. علیرغم فشارهای فزاینده به رژیم و مواجه شدن با یک جنگ سردهمه جانبه توسط یک ابرقدرت، تنها شانس و فرصتی که در کنارتهدیدها برای رژیم اسلامی فراهم شده است، یکه تازی ترامپ در بهم زدن نظم جهان پس از پایان جنگ دوم و مشخصا پس از جنگ سرداست به هدف تامین فرادستی در حال زوال آمریکا در قرن بیست و یکم؛ که بقیه قدرت ها را به رقابت و مقابله با خودکشانده است و همین درآمیزی تخاصمات جهانی با بحران هسته ای که خود نیز دارای وجهه جهانی بود، برخی همپوشانی ها و همسوئی ها را هم چون فرجه ای برای رژیم اسلامی فراهم ساخته است که بدرجاتی منافع خود را با منافع اروپا و چین و روسیه گره بزند. با این همه اروپا صرفا به شکل مشروط و محدود از آن حمایت می کند نه فقط بدلیل مجموعه رفتارهای منطقه ای و غیرمنطقه ای و موشکی رژیم، بلکه بخاطر پیوندها و منافع مشترکی که با آمریکا دارد.

چنان که برای هریک از رقبای بزرگ آمریکا در تحلیل نهائی منافع مشترک آن ها با آمریکا بر منافعتشان با رژیم ایران اولویت دارد. در چنین وضعیتی رژیم سعی می کند که از دو حربه سمت گیری به قدرت های شرقی و تهدید به بازگشت به وضعیت قبل از برجام، از اروپا و برخی جناح های درونی آمریکا سودجوید. در حقیقت تحولات درونی رقابت های سیاسی آمریکا نیز بیش از پیش با مساله ایران و برجام گره می خورد که این خود نیز موجب باقی ماندن همین برجام نیمه جان بر روی صحنه جهانی می گردد.

ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواهد شد؟

روزبه: همانطور که اشاره شد (سواى تحولات نوین دخیل در آن) برجام با خروج آمریکا و بازگشت های تحریم ها و فشارهای آن عملا تا حد زیادی سترون شده و اهمیت آن را فعلا باید در حفظ جنبه های نمادین و تامین باریکه راهی برای تنفس گاه رژیم از یکسو و ممانعت از ایجاد اجماع جهانی برای رژیم از سوی دیگر دانست؛ مگر آن که رژیم حاضر به خوردن جام زهری تازه و از جمله تغییر سیاست های منطقه ای خود بشود. نشانه ها و شواهدی دال بر آنست که رژیم گرفتار در چنبره بحران های چندجانبه خود را ناگزیر می داند که به گونه ای بی سروصدا و محتاطانه این درب را بگشاید. چنان که هم اکنون با اروپائی ها بر سمسائل منطقه از جمله یمن و سوریه و... مذاکراتی را شروع کرده است، در سوریه آشکارا در برابر تعرضات اسرائیل خاموش است، هنوز نتیجه این مذاکرات مشخص نیست. بنابراین همه چیز بستگی به آن دارد که رژیم چگونه با اتمسفر نوینی که به برجام در ارتباط با تغییر شرایط جهانی و نیز شرایط داخلی رژیم معنا و سویه های تازه داده برخورد کند. تا آن جا که شواهد و قرائن کنونی نشان می دهند رژیم برای حفظ خود در برابر وضعیت خطرناک داخلی (نارضایتی مردم و بحران فزاینده اقتصادی) و مقابله با فشارهای فزاینده آمریکا، و لاجرم نجات خود، در صدگشایش رابطه با اروپاست که اساسا با سویه های سیاسی ممکن است. گشایش این رابطه مستلزم دادن امتیازات تازه و عقب نشینی های تازه است.

بنابراین حفظ کیان نظام و بهره گیری از برجام مستلزم خوردن جام زهرجدیدی است که رژیم ناگزیر از نوشیدنش خواهد بود. البته رژیم سعی خواهد کرد که به اصطلاح با فرمول های بردبرد به آن پوشش بدهد. با این حساب اگر برجام به طور کامل سقوط کند و اگر رژیم به سمت عمل انتحاری افزایش غنی سازی حرکت کند، طبعا تشدید فشارهای خارجی

و تشدید بحران‌های داخلی و بویژه بحران اقتصادی و معیشتی احتمالا با شدت بیشتری موجودیت رژیم را تهدید خواهندکرد، اما معلوم نیست که این نوع شکنندگی‌ها حتما به سود مردم و رهایی از استبداد و فلاکت و دست یابی به آزادی و دموکراسی باشد. چرا که از دل فقر و فلاکت و بی ثباتی زیاده از حد، چه بسا خشونت و تباهی و خشم کور و توهمات ناکجا آبادی فوران کند.

بطورکلی می توان گفت که اگر واقعا می شد درآمدهای نفتی رژیم را به صفر رساند، بدیهی بود رژیمی که بندنافش متکی به رانت و مداخل نفتی است قادر به تداوم حیات خود نمی بود. اما چه تجربه و چه دلایلی وجوددارند که رساندن آن به صفر امکان پذیر نیست و رژیمی مثل جمهوری اسلامی و ژئوپلتیک ایران و منطقه و نیازهای جهانی سبب می شوند که بهر صورت راه هایی برای فروش آن یافت شود. از همین رو نمی توان با فشارهای صرفا تحریمی آمریکا حکم به سرنگونی آن داد. اما از آنجائی که رژیم اسلامی بطورهمزمان با مولفه های گوناگونی از بحران بخصوص شکاف حاکمیت و مردم هم مواجه است لغو برجام و تحریم ها تنها می تواند با عبور از منشورمجموعه این بحران ها اثر گذاری داشته باشد. البته این اثرها هم در حوزه های گوناگونان متفاوت و چه بسا متناقض هستند و الزاما هم همگی مثبت نیستند. از همین رو در کل بدلیل دخیل بودن عوامل گوناگون داخلی و جهانی نمی توان رابطه ای مستقیم و خطی بین آن و سقوط رژیم برقرارکرد. و دقیقا بدلیل همین عدم امکان رساندن صادرات نفتی به صفر و تاثیرات متفاوت تحریم ها در مولفه های گوناگون چه بسا رژیم با ایجادجیره بندی و فضای سرکوب و بگیر و بند و همزبانی نسبی جناح های درونی خود در برابرخطرمشترک بتواند خود را لااقل برای مدتی سرپا نگهدارد. و این در حالی است که رشدطبیعی و درون زای فرایندسرنگونی می توانست و می تواند نتایج بهتری داشته باشد.

ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهایی برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به‌همراه خواهد داشت؟

روزبه: با توجه به شتاب حوادث در همین فاصله زمانی از خروج آمریکا و شروع جنگ سیاسی و روانی دولت آمریکا و نیز فازنخست تحریم ها ، شاهد تاثیرات آن چون بحران حادارزی و افزایش روزانه قیمت ها هستیم و طبیعی است که با کاهش صدورنفت به نصف و مشکل بازگشت ارز به کشور و بازار این نوع تاثیرات بازهم بیشترشود. اما

خطاست که وقوع این حجم از بحران را صرفاً به عوامل خارج و فشار آمریکا منتسب کنیم. این فشارها بی تردید موثر بوده اند اما هم چون نیشتری بر حباب های بی شمار بحران های ساختاری رژیم عمل کرده اند بویژه در حوزه اقتصادی و نیز فساد بی کرانی که سر تا پای رژیم را فراگرفته است و نیز عدم اعتمادگسترده مردم به رژیم و البته شکاف ها و کارشکنی ها و موازی کاری های درونی خود رژیم . در واقع فشارهای آمریکا در تصادم با چنین بستری آکنده از بحران نقش کاتالیزور را پیدا کرده است. از قضا وجودهمین بحران ها است که زمامداران کاخ سفید را بیش از پیش به نتیجه بخش بودن فشارهای خود امیدوار ساخته است.

خلاصه آن که سویه های سربازکردن بحران های انباشته شده چندین دهه ای رژیم، تشدید گرانی و فرار سرمایه، نزدیک ترشدن جناح های رژیم در نوک هرم قدرت بدلیل تهدیدهای خارجی و تشدید فقر و سرکوب مردم و تشدید فضای خفقان و تقویت موقعیت و نقش آفرینی سپاه و نیروهای سرکوب و البته ایجادیک فرجه جهانی برای رژیم بدلیل نقض پیمان های دسته جمعی توسط ترامپ اشاره کرد. همانطور که این فقرات نشان می دهند تاثیرات متفاوت و چه بسا متناقضند که بخشی از آن ها رژیم را تضعیف می کند و بخشی هم تقویت، که دست بدست هم داده و نتیجه خروجی بحران را مشروط می کنند. در این میان آن چه که محرز است تاثیر آن سرکوب و تشدید فلاکت و نیز سازمان یابی مستقل مردمی است. دلیل آن هم تاثیرکور و متضادی است که حربه تحریم، که کل کشور به شمول رژیم و مردم را هدف می گیرد، و دامن زدن به برخی گرایش های منفی در درون صفوف جنبش ضداستبدادی است.

ندای آزادی : اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

روزبه: با توجه به اهمیت این سوال و نیز پیچیدگی های آن پاسخ به آن در یک نوشته چندخطی دشوار است، بخصوص که برحجم نوشته نباید بیش از این افزود. از همین رو به شکل تلگرافی به آن ها اشاره می کنم:

بسته به آن که منظورمان از اپوزیسیون خارج چه گرایش و یا گرایش هایی باشد پاسخ می تواند متفاوت باشد. چون گرایش های متعدد و چه بسا متضادی وجود دارند که هرکدام برنامه و رویکرد خود را دارند و برهمان اساس وظایف متفاوت و چه بسا متضادی را برای خود تعریف کنند.

سوی آن، با توجه به معضل اصلی گسیختگی در صفوف و جبهه ضد رژیم، شامل منفردین و گروه ها و جریان ها و نیروهای مختلف، و فقدان پیوند لازم به جنبش های داخل کشور و بدنه اجتماعی لازم، تا آنجائی که به طیف مدافعان آزادی و برابری مربوط می شود، بهتر است که کنشگران این طیف اولویت و هدف خویش را گردآوری و یا نزدیکی و همسو کردن نیروهای نزدیک و متعلق به خود در خارج کشور از یکسو و همزمان تلاش برای پیوند و همکاری و همراهی با نیروهای اجتماعی و سیاسی منتناظر در داخل کشور و نیز در سطح جهان از سوی دیگر صرف کنند. این تلاش ها در راستای فعلیت مادی بخشیدن به هستی و حضور اجتماعی چنین طیفی است. البته در این رویکرد پیوند با جنبش های اجتماعی گوناگون چه در داخل و چه در سطح جهانی از اهمیت اساسی برخوردار است. رویکردی چندجانبه لازم است تا نیروهای اپوزیسیون در طی فرایندی بتوانند با توانمندسازی خود چه به لحاظ سازمان یابی و چه به لحاظ گفتمان یابی با ایجاد کمپین ها و رسانه ها و جلب حمایت های نیروهای خارج کشور و نیز حمایت های جهانی، تبدیل به صدای رسای جنبش مقاومت داخل کشور در سراسر جهان بشوند. به موازات کمپین های مختلف و ابراز انواع حمایت ها و همبستگی های حداالامکان هماهنگ شده، آن ها باید به موازات آن بتوانند به دیگر وظیفه دشوار ولی حیاتی خود برای شدن، یعنی ایجاد ظرف های گفتگوها و دیالوگ های متقابل حول مهم ترین مسائل مربوط به جنبش ضد استبدادی مطالباتی با عطف به به شرایط و تحولات امروز جهان مبادرت کنند. در حقیقت مشارکت فعال در گفتمان یابی ترقی خواهانه و در حال شکل گیری جنبش و گسترش شبکه های اقدام عملی برای همراهی و حمایت از جنبش ها، دو بازوی اصلی پیشروی را تشکیل می دهند. بدیهی است که پذیرش اصل تکثر و رویکرد فرافرقه ای و همکاری حول اشتراکات و سازمان یابی باز و شبکه ای (و نه هرمی) از موازین ضروری برای طیف بندی و نزدیک شدن انواع خرده گرایشات متعلق به این طیف است. طبیعی است که همکاری این طیف و سطح آن و از جمله اتحاد عمل های موردی با دیگر رویکردها و طیف ها نیاز به بررسی مشخص مواضع و رویکرد آن ها دارد و تابعی است از مبارزه آن ها با استبداد حاکم و پای بندی به موازین دموکراسی و برابری اجتماعی و رابطه اشان با قدرت های امپریالیستی. آن چه که در این میانه مهم است ایجاد ظرف و بستری است که در آن امر شدن و شکل گرفتن یک اپوزیسیون ترقی خواه آن هم با توجه به دست آوردهای نوین جنبش های اجتماعی-طبقاتی ممکن گردد. امروزه ایجاد بستری تعامل و سوخت و ساز این طیف و ساختن زمینه عینی برای شدن اهمیت کلیدی دارد. مبنای این همکاری های عملی نیز تا آن جا که به شرایط داخل کشور برمی

گردد، وجودعینی و رشدجنبش مقاومت مقاومت با ویژگی های
ضداستبدادی-مطالباتی و سویه های ضدسرمایه داری است که بطورعینی
در داخل و در صفوف کارگران و زحمتکشان و معلمان و پرستاران و
دانشجویان و زنان و مردمان تحت ستم مضاعف و جریان دارد. وجودچنین
جنبشی در حال گسترش گرچه با همه ناسازه ها و نارسائی های خود
اهرم نیرومندی است که می تواند به سازمان یابی نیروهای اپوزیسیون
ترقی خواه خارجی نیز جان و توان تازه ای بخشد.